



نسرین محمدی

می سوزد  
کاش دستی  
برساند  
مهر گیرای تو را...

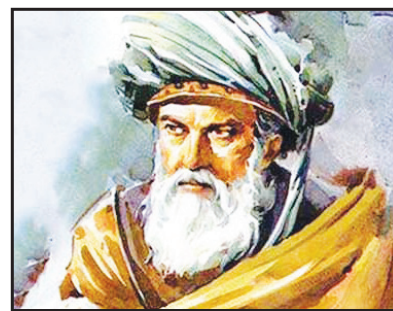
هزار زاله  
در بغض هایم  
منتظر سر انگشتان توست.  
گونه ام در عطش اش



بهرام پور مهرام



معصومه آذری



مولانا



نادیا نیک زاد

مرا با خود ببر  
مرا با خود ببر به دشتی که  
نسیم اش ازبال شاپرکان  
است  
مرا به سپیده دمی ببر  
که چراغ راهش  
جمخانه شب تابان خسته  
از طول شب است  
مرا به خانه ام ببر  
به ژرفنای قلب طپنده ات  
به اندیشه ات  
شانه هایت را میزبان  
سرسودازده ام کن  
ودامن پر مهرت را  
آرامگاه تن خسته ام  
مرا با خود ببر  
مرا به خانه ام ببر  
مرا در این پائیز ارغوانی  
به میهمانی دلت ببر  
تا بند از کوله بار  
جدائی باز کنم  
ای دلستان من  
ای دلستان من  
یک بغل سرائیده ام  
از پس صد هاشب دلتنگی ام  
آغوشت را به من بده  
تا با عطر تنت آرام گیرم  
ای آرام جانم ای آرام جانم

مینویسم از سرگذشتی که گذشت  
از نیستانی که نواها به گوش رسید  
از سپیدیها که سیاهی را پایان بخشید  
از کبوتران بیدار در چاه  
از صدای سخن عشق  
مینویسم  
از قلم هایی که در خاطره ها میماند  
از صدایی که نوازشگر این خاطره هاست



ثریا شجاعی اصل

خالی ام از سکوت رفتن ها|||  
بی صدا از غمدل رستن ها|||  
پُرام در فنجان لبخندها|||  
باتوام درنوای غمسوز شعرها||  
بی محابا در پیش چشمها|||  
عشق افکنده ام به تماشاها||  
قلب افکنده ای به زیبایی ها|||  
در تو تکرار در تکرارها|||  
تو منی و من در توام سالها|||  
به چشم دل دیدن و نمان ها|||  
ضربان منی و ضربانتم ثانیه ها||  
خویش را در تو پیدا کردن ها|||  
با تمام نفس نفس بریدنها|||  
در مسیحاتی ترین بلندی ها|||  
تب تند تو در اعماق جانها|||  
چشمه زلالت در کنار رودها|||  
آغوش بکر تو در شب رویاها|||

معشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا  
کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا  
ملکی که پریشان شد از شومی شیطان شد  
باز آن سلیمان شد تا باد چنین بادا  
یاری که دلم خستی در بر رخ ما بستی  
غمخواره یاران شد تا باد چنین بادا  
هم باده جدا خوردی هم عیش جدا کردی  
نک سرده ی مهمان شد تا باد چنین بادا  
زان طلعت شاهانه زان مشعله خانه  
هر گوشه چو میدان شد تا باد چنین بادا  
زان خشم دروغینش زان شیوه شیرینش  
عالم شکرستان شد تا باد چنین بادا  
شب رفت صبح آمد غم رفت فتوح آمد  
خورشید درخشان شد تا باد چنین بادا



روح انگیز هاشمی

ای عشق!  
چون قندیلی از گل یخ،  
بر لبم شکوفه زدی،  
زمستانی در من فروریخت...  
ومن هنوز،  
قطره قطره آب می شوم

و شعر سروده شد  
تا بگوید  
از ساعتی دلتنگی  
در دایره شب ...  
که جداره ی شکسته ی اندوه  
بر قبای دلشوره ها وصله می شود  
ریتم گیج ثانیه ها  
بی قرار به دنبال هم  
می دونند ...  
ببین ...!  
چگونه  
از طاق ایوان نگاهت  
تا عطر. رازقی های عاشق  
پلی ساخته ام  
برای رسیدن به تو...



مجیدی دامی

زبان بگشای قلم  
بی پرده سخن بگو  
از شب ناله های بی صدا  
سکوت دنیای پوشالی  
پریشان حالی پرستوها  
تیر ماه سرد تنهایی  
از گلوی در بند بغض  
بر ملا کن اسرار ناگفته را  
زبان بگشا ،،،،

**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو